

کاش تو پیروز بشوی



روزنامه نگار حسن احمدی‌فر

می دانی پسر! دنیا آن قدرها هم که می گویند بزرگ نیست. یعنی بزرگ هست اما بزرگی اش دخیلی به ما ندارد. ما همیشه در همان محدوده ای زندگی می کنیم که توانسته ایم یک جایش را تغییر بدهیم، یا دست کم به سنت همسان های تو، توانسته ایم رد خودمان را در آن به جا بگذاریم؛ ولو به قدر محتویات مثانه.

اتفاقا به نظر من، دنیای جای کوچکی است. آن قدر کوچک که یکی مثل من، با هشتادنودکیلو وزن وانبوه ریش و سیبل، خودش را و زندگی اش را در یکی مثل تو ببیند، تو که به اندازه گربه های توی کوچه و خیابان هم نیستی و سیبل هایت همیشه خدا آویزان است. راستش چیزهایی هست که هلم می دهد که تو، یکی هستی مثل خودم. می گویند چشم های آدم ها پنجره ای است به درونشان. قابی گرد که نشان می دهد آن پشت چی می گذرد. نشان می دهد آنجا هوا آفتابی است یا هی باران می زند و تمام روز ابرهای تیره صف بسته اند پشت هم. می گویند چشم های آدم ها، دروغ نمی گویند. من این جمله را این طوری کامل می کنم که چشم های تو هم دروغ نمی گوید. آن چشم های گربه ای خشک هم نشان می دهد که آن طرف این پنجره چه خبر است. نشان می دهد که آنجا در سر کوچکت چی می گذرد. نشان می دهد که هوای دلت چقدر آفتابی است و چقدر بارانی.

می دانی پسر! باوری هست که می گوید هر آدمی وقتی به دنیای می آید، سرنوشتش را با خودش به دنیا می آورد. بگذار این جمله فلسفی را مختصری بسط بدهیم و تو را هم قاتی آن کنیم. قبول کنیم که تو هم وقتی به دنیا آمدی، سرنوشتت با تو

عکس یک؛ مجتبی سلیمی خیلی فضول است! نه فضول های عالم همین مجتبی سلیمی است. یک بار دستم را گرفت و پارک شهرک را نشان داد. پارک شهرک یک محوطه چلغوز الکی است که به یک فوت بند است. دوتا تاب لق نقوی پرصدا دارد و یک الکلنگ کج که آدم سالم را عقیم می کند با یکی دوتا سرسره که یکی شان مدام غیبش می زند و باز ظاهر می شود. این دوتا سرسره همیشه خدا آماده اند تا آدم را مثل ورقه بادمجان سرخ کنند. گفتم «ها چته؟» گفت «خشنگ نگاه کن، جز این هایی که گفتم یک کلاغ هم گوشه پارک بند کرده بود به یک کلوخ. گفتم «کلاغه رو می گی؟» آخرش زد پس کلاه که اون دوتا خرس گنده رو ببین، آنجا روی یکی از نیمکت های پارک، سارای بلوک روبه رو با پدر پیرش نشسته بودند. مجتبی گفت «آما رشنو دارم. هر موقع سارا با شوهرش قهر می کنه میاد خونه باباش. بعد دوتایی میان اینجا می شینن، من زل زده بودم به پارکی که حالا توی مغزم سارا کوچک و پنج ساله شده بود و داشت با همه وسایل بازی می کرد و بلند می خندید.

عکس دو؛ محسن، کترباز طبقه چهارم چندماه بود که با خانواده اش از شهرک رفته بودند اما همیشه خدا آنجا ولو بود و چشم از آسمان بر نمی داشت. هر بار می دیدیمش می گفتمیم «ها!»، می گفت «نمی دونم با اینا چکار کنم؟» نگاه می کرد به آن بالا و لب بام بلوک، یک جاهایی بالای خانه ما که وسط طبقه پنجم بود و بغ بغوی کفترهایش سرمان را می برد. می گفت «جلد اینجان. بعد از یک ماه در گله شونو باز کردم مستقیم برگشتن شهرک، خلاصه محسن ساکن شهرک نبود اما هنوز اهل شهرک بود. درست عین کفترهایش که از هر کجای شهر

محسن، کترباز طبقه چهارم چندماه بود که با خانواده اش از شهرک رفته بودند اما همیشه خدا آنجا ولو بود و چشم از آسمان بر نمی داشت. هر بار می دیدیمش می گفتمیم «ها!»، می گفت «نمی دونم با اینا چکار کنم؟» نگاه می کرد به آن بالا و لب بام بلوک، یک جاهایی بالای خانه ما که وسط طبقه پنجم بود و بغ بغوی کفترهایش سرمان را می برد. می گفت «جلد اینجان. بعد از یک ماه در گله شونو باز کردم مستقیم برگشتن شهرک، خلاصه محسن ساکن شهرک نبود اما هنوز اهل شهرک بود. درست عین کفترهایش که از هر کجای شهر

مناجات و حکایات

ای زداينده اندوه و برطرف کننده دلنگتي و غصه! ای بخشاينده در دنيا و آخرت و مهرورز در هر دو جهان! بر محمد و آل محمد درود فرست و اندوه مرا بزداي و دلنگتي و غصه ام را برطرف کن.

صحیفه سجاده/بخشی از دعای ۵۴/ دعا برای دور کردن غم و اندوه

وضعیت هوا ۱۸٪ ۱۷°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑
دمای هوای مشهد ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑
اولات شرعی مشهد ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑

به دنیا آمد. یعنی آمد درست همان جایی که تو هستی، در همان جعبه چوبی. در همان اتاق و تمیز. یک وقت گول این بزرگ دوزک ها را نخوری پسر! همه قشنگی های آن اتاق، به قدر یک لحظه بودن کنار مادرت، ارزش ندارد. آن ملاقه های تمیز و پرده های برق افتاده کجا، بوی تن مادرت کجا، بوی دنیایی که تو در آن، شکل گرفتی.

می بینی! دنیا همین قدر نامهربان است. آن قدر که تو را از جایی که باید در آن زندگی کنی، لایه لای آن هایی که دوستشان داری، می گیرد و می آورد در قفسی به نام تهران و اسیرت می کند، اسیر تماشای هزار چشم نامحرم که هر کدامشان سهمی در سرنوشت آواره تو دارند، در نشاندنت به خاک سیاه، تو مال این طرف ها نیستی و به جای دود و پلشتی، باید بوی خاک خشک بپیچد در پره های دماغت، باید رها باشی و بدوی و آفتاب داغ، پوست تنت را از هرم آتشین خودش آکنده کند.

می بینی پسر! می بینی ما چقدر مثل همیم؟ هر دو تنها. هر دو بی کس، و هزار راه دور و دراز بین ما و جایی که دوستش داریم فاصله انداخته است، بین ما و آن هایی که دیگر نیستند. تو بجنگ. تو به جای من هم بجنگ، به جای من، از جنگیدن خسته شده ام. من همه عمر شکست خوردم، اما کاش تو پیروز بشوی.

روزی که قرار بود امام از پاریس به تهران برگردد، سرپرستی کمیته استقبال را همان کسی بر عهده گرفت که در نخستین روزهای آمدن به قم، پای جلسات علوم حوزوی امام خمینی^(ع) رشد کرد و تربیت یافت. مردی که در تصاویر سخنرانی معروف امام در بهشت زهرا، در کنار امام نشسته و چشم از امام بر نمی دارد، رئیس دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود. نخستین کسی که به واسطه تجربه تحصیلات حوزوی و دانشگاهی، آغاز کننده وحدت حوزه و

دانشگاه بود و مسجد قیبا را نه تنها به نیت ایجاد یک پایگاه معنوی که با هدف تأسیس هسته ای مردمی برای جهت دهی تشکیلات و جنبش های ضد رژیم پهلوی بنا کرد. تبعید به زاهدان، مجازاتی نبود که شهید آیت ا... دکتر مفتاح را از سخنرانی های متعدد علیه پهلوی منصرف کند. او تربیت یافته مکتب امام بود و با جدیت معتقد بود اگر علوم دینی با یاری عنصر دانشگاه متحد شود، می تواند بستری برای آگاهی و جنبش دوباره مردم علیه رژیم شاهنشاهی فراهم کند. به دنبال چنین اندیشه ای، نماز عید فطر در پایان رمضان سال ۵۷در حالی به امامت شهید آیت ا... دکتر مفتاح برگزار شد که گوش ها تشنه شنیدن و دهان ها آماده لبیک گفتن به ندای آزادی بود.

دکتر مفتاح، خوب می دانست این رودخانه خروشان را چطور در مسیر قیام، هدایت کند تا سنگ ریزه های نظامی حکومت پهلوی، قدرتی در برابر نیروی های مردمی نداشته باشند. با پایان نماز، در مدت

سال ۱۳۸۶ وقتی در دانشکده پرستاری در چهارراه دکترا کنکور دادم و آدمم پایین، نمی دانستم چه کار کرده ام. نمی دانستم اگر کسی پرسید که راضی بودی چه بگویم. نمی دانستم این چهار ساعتی که بست نشسته بودم و داشتم با آداب خاصی تست می زدم و از شکلات هایی که مادر بزرگم شب قبل از کنکور برایم خریده بود می خوردم تا خدای نکرده مغزم هنگ نکند، دقیقاً چه عملکردی داشته ام و به یک منگی موقت، اما دوست داشتمی مبتلا شده بودم. اما ته تهنش، وقتی به عملکرد چند ماه قبلم نگاه می کردم از خودم راضی بودم. یک صبح جمعه ای که نتایج کنکور آمد، اول دلم نمی خواست بدانم چه دسته گلی به آب داده ام، راستش را بخواهید انتظار آمدن نتیجه را هم دوست داشتم. برخلاف دیگر چشم انتظاری ها شیرین بود و هیجان انگیز. همان جمعه ای که ذکرش آمد، رفتم میدان تختی که کافی نت پسرعمویم آنجا بود، از خانه تا آنجا آیه الکرسی خواندم. من از اسماعیل زودتر رسیده بودم، رفتم پشت ویتترین گل اردیبهشت که همیشه گل رزهای رنگ و وارنگش را دوست داشتم. کله کشیدم و

وضعیت هوا ۱۸٪ ۱۷°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑
دمای هوای مشهد ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑
اولات شرعی مشهد ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑

روزی که قرار بود امام از پاریس به تهران برگردد، سرپرستی کمیته استقبال را همان کسی بر عهده گرفت که در نخستین روزهای آمدن به قم، پای جلسات علوم حوزوی امام خمینی^(ع) رشد کرد و تربیت یافت. مردی که در تصاویر سخنرانی معروف امام در بهشت زهرا، در کنار امام نشسته و چشم از امام بر نمی دارد، رئیس دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود. نخستین کسی که به واسطه تجربه تحصیلات حوزوی و دانشگاهی، آغاز کننده وحدت حوزه و

دانشگاه بود و مسجد قیبا را نه تنها به نیت ایجاد یک پایگاه معنوی که با هدف تأسیس هسته ای مردمی برای جهت دهی تشکیلات و جنبش های ضد رژیم پهلوی بنا کرد. تبعید به زاهدان، مجازاتی نبود که شهید آیت ا... دکتر مفتاح را از سخنرانی های متعدد علیه پهلوی منصرف کند. او تربیت یافته مکتب امام بود و با جدیت معتقد بود اگر علوم دینی با یاری عنصر دانشگاه متحد شود، می تواند بستری برای آگاهی و جنبش دوباره مردم علیه رژیم

شاهنشاهی فراهم کند. به دنبال چنین اندیشه ای، نماز عید فطر در پایان رمضان سال ۵۷در حالی به امامت شهید آیت ا... دکتر مفتاح برگزار شد که گوش ها تشنه شنیدن و دهان ها آماده لبیک گفتن به ندای آزادی بود.

دکتر مفتاح، خوب می دانست این رودخانه خروشان را چطور در مسیر قیام، هدایت کند تا سنگ ریزه های نظامی حکومت پهلوی، قدرتی در برابر نیروی های مردمی نداشته باشند. با پایان نماز، در مدت

سال ۱۳۸۶ وقتی در دانشکده پرستاری در چهارراه دکترا کنکور دادم و آدمم پایین، نمی دانستم چه کار کرده ام. نمی دانستم اگر کسی پرسید که راضی بودی چه بگویم. نمی دانستم این چهار ساعتی که بست نشسته بودم و داشتم با آداب خاصی تست می زدم و از شکلات هایی که مادر بزرگم شب قبل از کنکور برایم خریده بود می خوردم تا خدای نکرده مغزم هنگ نکند، دقیقاً چه عملکردی داشته ام و به یک منگی موقت، اما دوست داشتمی مبتلا شده بودم. اما ته تهنش، وقتی به عملکرد چند ماه قبلم نگاه می کردم از خودم راضی بودم. یک صبح جمعه ای که نتایج کنکور آمد، اول دلم نمی خواست بدانم چه دسته گلی به آب داده ام، راستش را بخواهید انتظار آمدن نتیجه را هم دوست داشتم. برخلاف دیگر چشم انتظاری ها شیرین بود و هیجان انگیز. همان جمعه ای که ذکرش آمد، رفتم میدان تختی که کافی نت پسرعمویم آنجا بود، از خانه تا آنجا آیه الکرسی خواندم. من از اسماعیل زودتر رسیده بودم، رفتم پشت ویتترین گل اردیبهشت که همیشه گل رزهای رنگ و وارنگش را دوست داشتم. کله کشیدم و

گل ها را انداز ور انداز کردم. وقتی می خواستم انتخاب رشته کنم، هر روز صبح دفترچه را زیر بغل می زدم و می رفتم خانه عمو تا با کمک پسرعموها و دخترعموها مرحله دوم هم به خیر بگذرد و اگر قسمت بود ماه مهر به دانشگاه برم. آن روزها در دوراهی ادبیات فارسی شبانه و حسابداری پیام نور گیر کرده بودم. آخر هم حسابداری قبول شدم. روزی که رفتم دانشگاه پیام نور چناران ثبت نام کنم ماه رمضان بود، حدود ساعت ۵ عصر بود که بعد از گذراندن کارهای اداری یا مینی بوس سواری به خانه رسیدم، پدر یک آماری گرفت که چه کردی؟ بعد گفت: مبارک، من هم خیلی دوست داشتم دانشگاه بروم. اما نشد. آنجا بود که فهمیدم راهم را درست آمده ام و عزمم جزم شد تا اوومادر را سر بلند کنم. حالا از آن روزها ۱۵ سال می گذرد.

باور کنید سرعتش خیلی بیشتر از آن چیزی بود که شنیده بودم. این ها را نوشتم که شاید گدر یک پشت کنکوری به این صفحه روزنامه بیفتد. چند روز دیگر نتیجه کنکور می آید و شماها هم احتمالاً ۱۵ سال بعد وقتی یاد امروز بیفتید خنده تان می گیرد.



اهتزاز پرچم یا ثارات الحسین(ع)

باز نزدیک شدن به از بعین حسینی و ورود زائران به مرز شلمچه، پرچم یا ثارات الحسین(ع) به اهتزاز در آمد. با برافراشتن این پرچم عز، خدمت رسانی مواکب به زائران امام حسین(ع) در شلمچه به صورت رسمی آغاز می شود.

عکس: تسنیم

وضعیت هوا ۱۸٪ ۱۷°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑
دمای هوای مشهد ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑
اولات شرعی مشهد ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑	درجه حرارت ۱۲٪ ۱۲°↓ ۳۵°↑

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی- نشانی: میهن شهید، نبش دانشگاه ۱- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱- نمایان: ۳۷۲۳۸۳۱۰- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



افزایش قیمت قارچ با کاهش ۳۵۰ تنی تولید این محصول در استان

رضا چنگی

شوخی بی شوخی

اگه خودت بودی باور می کردی؟

هوایشان به این نحو است که دماسنج را توی سایه می گذارد و هر دمایی حتی توی تابستان داغ اعلام شود از روی همان دماسنج داخل سایه است.

کارکنان مرکز آمار هم شاید کد تخفیف خرید از سوپرمارکت و هایپرمارکت دارند و سبد اقلامی که با آن ها نرخ تورم را اعلام می کنند با کد تخفیف خریداری شده است.

در ضمن یک سؤال دیگر که ذهن را مشغول می کند این است که چطور اگر برای مثال آموزش و پرورش اعلام کند مدارس تعطیل است، همه باور می کنند یا اگر سازمان نظام وظیفه بگوید متولدان فلان ماه و فلان سال باید آماده اعزام شوند، برای همه باورپذیر است ولی همین سازمان آمار اگر اعلام کند تورم فلان قدر است همه می گویند نخیر بیشتر از این حرف هاست.

البته معلوم است که این کارها از سر لجبازی است چون وقتی هم که نرخ اشتغال را اعلام هستند روش محاسبه شان با ما فرق دارد. خود سازمان هواشناسی هم مدل محاسبه دمای

حرف هاست.

حرف هاست.

نسبتا کاملی می شود، با حدود ۲۳۰ میلیون سال قدمت. با قدیمی ترین دایناسورهایی که تاکنون کشف شده اند، برابری می کند.

برای مطالعه جزئیات بیشتر کد رو به رورا اسکن کنید.

یادداشت صفحه یک

مشکل رویکرد توانمندسازی این است که به علت های ساختاری توجه نمی کند و به قولی سطحی عمل می شود. از طرفی، بیشتر رویکردهای مربوط به سامان دهی حاشیه شهر ناظر به رویکردهای فرهنگی هویتی نیستند. در واقع اگر علت ها دیده شده و توانمندسازی هم در دستور کار قرار گرفته باشد، اما به نگاه هویتی توجه نشود، هر اقدامی هم انجام بشود، اتفاق خاصی نیفتاده است.

هویت اجتماعی حاشیه شهر در سال های گذشته تخریب شده است. به هر حال تا وقتی این مکمل ها ایجاد نشود، قدم مثبتی برای حاشیه نبرداشته ایم.

... بر این اساس، شهرداری نهادی حاکمیتی است و از منظر شهری باید با سرمایه داری شهری مبارزه کند تا شهر به دست سرمایه داران نچرخد و تصمیم گیری از سوی شهرداری ها باشد. وقتی از منظر نهادهایی مثل بنیاد مستضعفان، بنیاد کرامت یا آستان قدس به این موضوع نگاه شود، تا حدودی موضوع شهرداری می تواند صادق باشد، اما بیشتر این محل بحث است که به عنوان مثال چون به روستا پرداخته نشده، حاشیه گسترش یافته است. بنابراین، این نهادهای حمایتی علاوه بر توانمندسازی باید مسئله روستا را به عنوان یکی از علت های حاشیه نشینی مدیریت کنند.